

## وحی و امور و حیانی از نگاه سه حکیم الهی

امام خمینی علیه السلام، علامه طباطبائی و شهید مطهری

مصطفی خلیلی\*

### چکیده

موضوع وحی و امور و حیانی یکی از موضوعاتی است که شاید به دلیل گستردگی معنایش در قرآن کریم، برای برخی مفهوم حقیقی و ماهیت واقعی خود را پیدا نکرده است. با اینکه بسیاری از عالمان دینی حقیقت وحی را فراتر از درک عقل دانسته و به عجز و ناتوانی عقل در این باب سخن گفته‌اند، اما برخی بر روشن شدن حقیقت آن اصرار دارند و با استفاده از هر ابزار معرفتی مثل قوه تخیل، توهم و حس می‌خواهند معنای آن را روشن نمایند و با مقایسه کردن آن در مقابل پدیده‌های مادی، در مقام تبیین حقیقت آن برآیند؛ غافل از آنکه قیاس کردن امور مجرد با پدیده‌های مادی، قیاسی مع الفارق است.

این نوشتار می‌کوشد با رویکرد نظری و با هدف طرح دیدگاه سه حکیم الهی در مباحث کلامی و عقلی، که همه‌اهتمام و مساعی خود را در تبیین موضوعات چالش‌برانگیز به کار گرفته‌اند، به شبهات وارده در زمینه وحی - آن‌گونه که در اندیشه ایشان مطرح شده است - پاسخ دهد.

کلیدواژه‌ها: وحی، الهام، تجربه دینی، شهود عرفانی، وسوسه شیطانی.

## مقدمه

مفهوم وحی و حقیقت امور و حیانی، اقسام وحی، کیفیت نزول آن، محتوای وحی، نحوه درک آن، تمایز وحی و الهام، وحی و تجربه دینی، وحی و شهود عرفانی، مولد و مقلد بودن نبی در پرتو امور و حیانی، محصول تلاش نبوی و بسیاری از مسائل دیگر در این رابطه، از جمله مباحث مورد بحث متکلمان و حکیمان در طول تاریخ هستند که در باب نبوت انبیای الهی صورت گرفته‌اند و دامنه آن تا به امروز ادامه دارد.

هدف از این نوشتار، تبیین و بررسی موضوع وحی در اندیشه سه حکیم الهی است که به حقیقت می‌توان گفت: دیدگاه آنان، چراغ راه همه کسانی است که طالب وصول به حقیقت و متعلم در سبیل سعادت و تشنه کوثر هدایتند؛ زیرا:

آنکه جانش با حقیقت آشناست

او حکیم و عارف و درد آشناست. هرچند قدمت بحث مزبور بسیار زیاد است، و لیکن هرگاه فترتی طولانی ایجاد می‌شد عده‌ای برای انحراف افکار، تلاش خود را به کار گرفته و موضوع را با اهداف خاص دنبال نموده و آن را به جهتی که خود می‌خواستند منحرف می‌کردند، در این میان عالمان دینی با احساس مسئولیت در مقابل انحرافات، تلاش علمی خود را به کار می‌بستند تا از هرگونه انحرافات اعتقادی جلوگیری نمایند. اقتضای ضرورت بحث و اهمیت پژوهش مزبور در این است که با نگاه عالمان واقعی دین، مسیر حقیقی را تبیین و خلط و خبط‌های برخی از نوشته‌های معاصر رصد و به مخاطبان معرفی نماید.

## واژه‌شناسی وحی

واژه «وحی» همانند کلمات دیگر، مثل دین و عقل، دارای

اطلاقی عام است که تعبیر اهل لغت در معنای آن متعدد است. برخی از اهل لغت، وحی را محدود به کلام شفاهی نموده و عده‌ای دیگر آن را اعم از کلام کتبی و شفاهی گرفته‌اند. طایفه‌ای از اهل لغت گفته‌اند: «اعلام خبر و القای آن به غیر به صورت مخفی را گویند.»<sup>(۱)</sup> اما اینکه اعلام باید به صورت شفاهی و محاوره‌ای و یا کتبی و نوشتاری و یا اعم از هر دو باشد، محل اختلاف است.

ابواسحق، از لغویان معروف می‌گوید: اصل وحی در لغت، رساندن پیام و اعلام خبر به صورت خفا را گویند و به همین دلیل، الهام را وحی می‌نامند.<sup>(۲)</sup>

کسانی هم معتقد است: سخن گفتن به واسطه یک کلام را - نه با اشاره و کتابت - با کسی که بر غیر او مخفی باشد، در اصطلاح، وحی می‌گویند.<sup>(۳)</sup>

این گروه از علمای اهل لغت در واقع، وحی را در محدوده مشافهه و کلام و گفت‌وگو، نه به صورت نوشتاری، پذیرفته‌اند. اما برخی به دلیل محدودیت در معنای آن، این قول را ضعیف و سست شمرده‌اند. برای مثال، صاحب اقرب الموارد آن را با بی‌توجهی نقل نموده و گفته است: «وقیل الوحی: اعلام فی خفاء.» و شاید این ضعف در محدودیت معنای آن باشد. به نظر می‌رسد با توجه به توسع معنای آن در آیات و روایات، چنین معنایی از وحی ناصواب باشد. به همین دلیل، در مقابل این معنا، طایفه دیگری از اهل لغت سعی کردند مفهوم عام‌تری از آن به دست دهند. در مجمع البحرین، که از کتب معتبر لغوی می‌باشد، آمده است: وحی عبارت است از هر چیزی که تو آن را به غیر خود القا نمایی، اعم از اینکه با اشاره باشد یا با کتابت و نوشتن یا به واسطه امر کردن یا نقش نمودن بر روی سنگ‌ها و احجار.<sup>(۴)</sup>

مرحوم شرتونی، ضمن پذیرش این قول می‌گوید:

شیاطین به تابعان خویش است که هر نوع انحراف و فریب را دربر می‌گیرد: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ﴾؛ (۸) آگاه باش! همانا که شیاطین به دوستان خویش وحی می‌کنند.

۳. هدایت تکوینی جمادات: خداوند در قرآن کریم، واژه وحی را درباره جمادات و نباتات - که از نگاه ما به ظاهر فاقد هرگونه درک و شعور باطنی می‌باشند - به کار برده است. برای مثال، درباره زمین و اسرار آن می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا﴾؛ (۹) در آن روز زمین اسرار و اخبار خود را بازگو می‌کند. آری، پروردگار تو به او وحی کرد که چنین کند.

۴. تعلیم الهی نسبت به انبیاء علیهم السلام: بارزترین مصداق وحی در قرآن کریم، مفهومی است که خداوند درباره نحوه تعلیم انبیای خویش به کار برده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ (۱۰) و پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید؛ نیست سخن او، مگر وحی. و نیز می‌فرماید: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ﴾؛ (۱۱) پس وحی نمود به بنده‌اش آنچه را که وحی نمود، دروغ نگفت و اشتباه نکرد، قلب پیامبر در آنچه که مشاهده می‌کند به مجادله می‌پردازد.

بنابراین، کاربرد وحی در قرآن کریم به معنای نوعی القا و الهام به صورت پوشیده و مخفی می‌باشد که مفهوم و معنای خاصی را نمی‌توان از آن اراده نمود، بلکه مفهوم آن عام است. می‌توان چنین گفت: معنای قرآنی وحی یک معنای عامی است که حتی وسوسه شیطان را شامل می‌شود، اما آنچه که در مباحث اعتقادی از آن بحث می‌شود معنای اخیر است. پس این خلط و خبط آشکار است که با بهره گرفتن از اشتراک این لفظ، مفهوم هدایت غریزی موجودات و وسوسه‌های شیاطین را با وحی بر انبیای الهی به یک معنا اخذ کنیم.

کلمه «وحی» با فتح و او یعنی: کاغذ نوشته شده و مکتوب و هر آنچه که تو آن را به غیر خودت القا کنی یا اینکه بدان واسطه چیزی را به او تعلیم دهی به هر طریقی که باشد، سپس این کلمه از باب تغلیب، به القائات از جانب خداوند بر انبیا تعیین پیدا کرد. (۵)

برخی وحی را به معنای «سرعت» گرفته و گفته‌اند: «سیر الوحی» یعنی: حرکت سریع، یا «امر الوحی» یعنی: دستور سریع، و «الوحی» یعنی: اعلام سریع خفی. از نگاه ایشان نیز، وحی معنای عام دارد و به هر نوع تعلیم و تفهیم خصوصی اطلاق می‌شود. (۶)

از مجموع این گفته‌ها می‌توان نتیجه گرفت که وحی در حقیقت، عبارت است از: اعلام خبر سری و یا هر نوع گزارش سریع و یا هرگونه اطلاع‌رسانی و پیام‌بری از ناحیه هر کسی که باشد. آن‌گونه که در مفهوم قرآنی آمده است و نیز چون ارسال کلام الهی بر انبیا و رسولانش با این ویژگی همراه بود، مفهوم وحی به تدریج در این خصوص معنا پیدا کرد؛ چنان‌که واژه‌های بسیاری نظیر صلوات، زکات و حج، به تدریج دارای همین تطوّر بوده‌اند.

### معنای وحی در قرآن

در قرآن کریم، وحی به معانی متعدد استعمال شده که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱. شعور تکوینی: تعبیر قرآن کریم درباره زنبور عسل این است: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾؛ (۷) و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که خانه‌هایی از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردم می‌سازند انتخاب کن.

استعمال واژه وحی برای این موجود به خاطر نکات ظریف و دقیقی است که در نوع خلقت این موجود نهفته است.

۲. وسوسه شیاطین: کاربرد دیگر قرآن از وحی، وسوس

## حقیقت وحی

پس از بررسی اجمالی این بحث در قرآن و موارد کاربرد و استعمال آن، حقیقت مفهوم آن را باید مورد بررسی و تحلیل قرار داد و اگر قرار بر کشف حقیقت آن باشد بهترین کاشف آن، همین کتاب آسمانی خواهد بود؛ زیرا این گونه از تعبیر را از کتب لغت نمی توان به دست آورد.<sup>(۱۲)</sup> انسان تنها موجودی است که با دارا بودن موهبت الهی به نام عقل و اراده تشریحی، سیر کمال را تا بی نهایت طی می کند و این را هر انسانی درک می کند که برای اهداف متعالی خلق شده و غایت خلقت او، نه تن پروری، بلکه روح فربهی است.

آدمی فربه شود از راه گوش

جانور فربه شود از حلق و نوش<sup>(۱۳)</sup>

تا اینجا را عقل غایت اندیش بشر درک می کند. قرآن نیز بر این فهم او مهر تأیید می زند و می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛<sup>(۱۴)</sup> و هیچ جن و انسی را خلق نکردم، مگر برای عبادت. عبودیت و معرفت حق، و تسلیم محض در مقابل ذات احدیت، حداقل درک و فهم عقل است؛ اما کیفیت، طریقت و سایر جزئیات آن از درک قوه عاقله بیرون است. اینجا است که عامل قوی تری از عقل نیاز است. چراغ عقل شعاع محدود خود را روشن می کند، اما فراتر از آن را بر نمی تابد. در این مقطع است که از حقیقت آن عامل برتر، یعنی وحی، سؤال می شود که حقیقت وحی چیست؟ آیا حقیقت آن دست یافتنی است یا باید به برخی از ویژگی های آن اکتفا نمود؟

در مقام پاسخ به این پرسش، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد: دیدگاه نخست معتقد است: به حقیقت وحی می توان پی برد. این گروه تصریح دارند بر اینکه حقیقت و ویژگی های وحی برای ما روشن است و آن در هدایت

تکوینی یا باطنی ما انسان ها، که همه ما به نوعی در خود احساس می نماییم، معنا و تجلی پیدا می کند که گاهی از آن تعبیر به «خودآگاهی» هم می شود. این نوع هدایت یا آگاهی درونی را «الهام» یا «وحی» می گویند.

اقبال لاهوری از جمله متفکران دینی است که به این دیدگاه گرایش دارد. او سعی کرده که وحی را هم سنخ با تجربه دینی، و انبیبای الهی را (مگر در نبوع و اندیشه استثنایی) هم سطح سایر اندیشمندان قرار دهد. وی معتقد است که می توان از حقیقت وحی پرده برداشت:

صفت تجربه باطنی این است که بی واسطه و مستقیماً آزموده شود؛ آشکار است که آن را نمی توان به دیگری انتقال داد. حال های باطنی بیش از آنکه به اندیشه شباهت داشته باشند به احساس شباهت دارند. تفسیر و تعبیری که مرد باطنی یا پیغمبر به محتوای خودآگاهی دینی خویش می دهد ممکن است به صورت جمله هایی به دیگران انتقال داده شود ولی خود محتوا قابل انتقال نیست.<sup>(۱۵)</sup>

در هر معرفتی، یک عنصر عاطفی وجود دارد که با افزایش و نقصان شدت عواطف، عینیت موضوع معرفت زیاده تر و کمتر می شود.<sup>(۱۶)</sup> اقبال این نوع از معارف بشری را با برهان وجودشناختی صورت دکارتی آن هماهنگ می داند که با تأمل و دقت، واقعیت آن برای هر فردی روشن خواهد شد.<sup>(۱۷)</sup> همه آنان که کوشیده اند میان وحی و تجربه دینی نوعی هماهنگی و تلائم ایجاد نمایند متمایل به همین اندیشه اند. این دیدگاه را در بحث «تمایز وحی با تجربه دینی» بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

دیدگاه دوم بر این است که چون ما انسان ها از موهبت وحی الهی بی بهره ایم، حقیقت آن برای ما قابل درک نمی باشد، بلکه فقط از ویژگی های آن باخبریم. علامه طباطبائی بر مبنای همین اندیشه می فرماید: «ما که از

بنابراین، می‌توان گفت: مسئله وحی و نزول آن بر انبیای الهی از علوم ربانی است که برای کمتر فردی اتفاق می‌افتد که عمق آن را دریابد؛ مانند تکلم خداوند با موسی علیه السلام یا نزول قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند آن.

### محتوای وحی

با توجه به تبیین این مطلب که حقیقت وحی برای ماکه آن را نچشیده‌ایم روشن نیست و ما فقط از طریق آثار و علایم آن به واقعیت وحی پی می‌بریم، به موضوع دیگری اشاره می‌شود که برخی آن را با حقیقت وحی خلط کرده‌اند و آن محتوای وحی است. برای زوال این مغالطه و خلط صورت گرفته، به بیان اجمالی آن می‌پردازیم. محتوای وحی را به مجموعه تعالیمی تعریف کرده‌اند که برای تضمین و تأمین سعادت و کمال بشری بر انبیای الهی نازل شده است. به عبارت دیگر، متون دین را محتوای وحی می‌نامند که هدف آن، تمایل انسان‌ها به دین و شریعت واحد الهی است؛ یعنی خداوند متعال با این محتوا خواسته است بشریت را با گرایش به دین جهانی اسلام (تسلیم شدن در مقابل اوامر الهی) و وحدت عقیده و عمل به سعادت و خوش‌بختی رساند:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (۲۳)

اصولاً همه ادیان و شرایع الهی که بر وحی مبتنی هستند هدفی واحد را - که همان کمال و سعادت است - جست‌وجو می‌کردند، اما چون شرایع به تدریج نازل می‌شدند، محتوای آن نیز به تدریج به کمال می‌رسید. امور وحیانی و محتوای آن هیچ اختلافی با یکدیگر نداشتند، مگر از حیث کمال و نقص. اختلافات در اثر گذشت زمان پدید آمدند و این چالش‌ها در محتوای وحی نه از ناحیه صاحبان وحی، بلکه از جانب عالمان دینی ظهور پیدا کرد. انبیای الهی صلی الله علیه و آله در ابلاغ محتوای آن رسالت خود را به

موهبت وحی بی‌بهره‌ایم و به عبارت دیگر، آن را نچشیده‌ایم، حقیقت آن برای ما مجهول است؛ فقط برخی از آثار آن را، که قرآن و اوصاف نبوی می‌باشد، می‌توانیم بشناسیم. (۱۸) در راستای همین تفکر، امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «تحقیق الوحی مالم یصل الیه فکر البشر الا الواحدی الراسخ فی العلم بقوة البرهان المشفوع الی الرياضات و نورالایمان»؛ (۱۹) حقیقت وقوع وحی از جمله حقایقی است که فکر بشر، توان درک آن را ندارد، مگر افراد خاصی که علم آنان با نور ایمان و سختی‌ها انس گرفته باشد.

امام خمینی علیه السلام معتقد است: وحی از اموری است که غیر از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسانی که در خلوت با آن حضرت بوده‌اند، یا از ایشان الهام گرفته‌اند، کیفیت نزول و حقیقت آن را نمی‌توانند بفهمند. (۲۰)

شهید مطهری بر همین اندیشه مشی نموده و در نقد کلام اقبال لاهوری چنین آورده است:

شکل وحی در هر موجودی متناسب با خود آن موجود است. بحث ما در وحی نبوت است که شکلش چه شکلی است؛ عمده، آن است که ما باید بدانیم. این مسئله‌ای است که ما باید از زبان اولیای وحی بشنویم؛ چون ما نه می‌توانیم روی آن تجربه کنیم و نه می‌توانیم استدلال نماییم. (۲۱)

... هیچ لزومی ندارد که ما حقیقت و کنه وحی را درک کنیم سپس در مقام توجیه علمی آن برآیم و به خود زحمت دهیم که با استدلال آن را ثابت نماییم. ما باید به وجود وحی ایمان داشته باشیم؛ لازم نیست بر ما که حقیقت وحی را فهم کنیم؛ اگر بفهمیم یک معرفتی بر معرفت‌های ما افزوده شده است و اگر نفهمیم جای ایراد به ما نیست، به جهت اینکه یک حالتی است مخصوص پیغمبران که قطعاً ما به کنه آن پی نمی‌بریم. (۲۲)

خوبی انجام داده‌اند، اما همین محتوا وقتی به دست برخی از عالمان غیرمتأله رسید منازعات و چالش‌ها در آن ظاهر گردید. آنان متون و محتوا را دستخوش هواها و امیال دنیوی خود قرار داده و تحریف نموده‌اند، و تنها محتوای وحیانی که از دست تحریف‌گران مصون مانده، شریعت محمدیه است.

### خلط حقیقت و محتوای وحی

گاه عدم توجه و دقت کافی در معانی الفاظ و واژه‌ها و گاه به‌کارگیری معانی عامیانه الفاظ در مباحث دقیق علمی موجب انحراف در مباحث علمی یا اعوجاج در اندیشه‌ها می‌گردد. آنچه در موضوع مورد بحث قابل توجه می‌باشد این است که برخی از اندیشمندان حقیقت وحی و محتوای آن را به یک معنا گرفته و گفته‌اند: حقیقت و محتوای وحی قابل وصول نبوده و عقول بشری قادر به درک آن نیست؛ بنابراین، عالمان دین نباید به خود زحمت دهند و رنج بی‌مزدی را در این مسیر برای خود فراهم سازند. نیز گفته‌اند: استفاده از وقت در این وادی اتلاف عمر است.

سخن مزبور به دلایل ذیل باطل و غیرموجه است:

۱. هرچند به حقیقت وحی نمی‌توان پی برد، اما - چنان‌که گفته شد - حقیقت وحی با محتوای آن متفاوت است و این دو مقوله را به یک معنا اخذ کردن نوعی خلط و خبط آشکار می‌باشد.
۲. پی نبردن یا عدم درک به حقیقت چیزی، دلیل بر اعراض و روی‌گردانی از آن نیست. برای مثال، حقیقت و ماهیت مفاهیمی همچون دین، انسان، خدا و بسیاری از پدیده‌های دیگر برای ما روشن نیست، اما هرگز نمی‌توان گفت که حقیقت علمی درباره آنها بی‌فایده و عبث است. به تعبیر سعدی:

توان در بلاغت به سبحان رسید

نه در کنه بی‌چون سبحان رسید

۳. محتوای دین (قرآن و سنت) در دسترس همگان بوده و پاسخ‌گویی همه حاجات و نیازهای بشری است. هرکس قادر است به فراخور فهم و اندیشه‌اش از آن بهره گیرد و با عمل به آن، کمال و سعادت خویش را تضمین نماید، اما حقیقت وحی برای افراد روشن نیست. بنابراین، نمی‌توان دو مقوله «حقیقت» و «محتوا» را در وحی یکسان و برابر دانست و تحقیق و عمل به آن را فاقد هرگونه ارزش نظری و عملی تصور نمود. درست است که حقیقت وحی برای ما مکنون است، اما بخش اعظم محتوای وحی که همان متون وحیانی باشد، با علم تفسیر برای انسان مکشوف است.

### کیفیت نزول وحی

هرچند کیفیت نزول وحی همانند حقیقت وحی برای ما روشن نیست و فهم آن در ادراک ما نمی‌گنجد،<sup>(۲۴)</sup> اما برخی از آیات، تکلیم و وحی الهی بر انبیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> را به سه صورت تبیین کرده‌اند:

۱. گفتار رسول خدا که هیچ واسطه‌ای میان او و انسان نباشد.
  ۲. گفتاری که از پشت پرده حجاب شنیده شود؛ مانند شجره طور که حضرت موسی<sup>علیه‌السلام</sup> سخن خدا را می‌شنید ولی از ناحیه آن.
  ۳. گفتار الهی که ملک یا فرشته‌ای آن را حمل نموده و به بشر برساند و در این صورت، سخن فرشته وحی شنیده می‌شود که سخن خدا را حکایت می‌نماید. قرآن کریم از این طریق بر پیامبر اکرم<sup>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> نازل شد؛ یعنی وحی از طریق تکلیم و گفت‌وگو بوده است.<sup>(۲۵)</sup>
- آیه ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ

کیفیت نزول وحی به میزان طهارت قلبی است که در سلوک معنوی سیر الی الله می کنند و از منزل مظلّم نفس و بیت انیت و انانیت مهاجرت می نمایند. اینها خود طوایفی متعدّدند: اول، آنان که پس از سفر الی الله در حال جذبّه و فنا و موت هستند و اجرشان علی الله و هو الله است. ایشان محبوبانی هستند که تحت «قباب الله» می باشند؛ کسی آنها را نشناسند و آنها نیز جز حق کسی را نشناسند: «اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری.»

طایفه دیگر، آنانند که پس از سیر الی الله و فی الله، قابل آن هستند که به خود رجوع کنند و حالت صحو و هوشیاری به آنها دست دهد. این طایفه کسانی هستند که به حسب تجلّی به فیض اقدس، که «سرّ قدر» است تقدیر استعداد آنها شده و آنها را برای تکمیل عباد و تعمیر بلاد انتخاب کرده اند. اینها پس از اتصال به حضرت علمیه و رجوع به حقایق اعیان، کشف سیر اعیان و اتصال آنها به حضرت قدس و سفر آنها را الی الله و الی السعاده نمایند و مخلّع به خلعت «نبوت» شوند و این کشف وحی الهی است. در این مقام است که گاهی ملک وحی، که حضرت جبرئیل است، در قلب مبارک آنان تنزل کند به صورت «تمثل مثالی» یا به نحو «تمثل ملکی». (۳۰)

منظومه فکری امام خمینی علیه السلام در نوع نزول وحی به انسلاخ و جدایی نفس از طبیعت برگشت می کند. ایشان معتقد است که به میزان این انسلاخ، کیفیت وحی، متنوع و مختلف خواهد بود. این جدایی گاهی در عالم خواب است و گاهی در حال بیداری و به قدر صفا و پاکی نفس، شخص به عوالم غیبی متصل می گردد و تنزل ملائکه وحی در عالم مثالی یا ملکی به میزان قوت روحانیت آنان مربوط می شود. (۳۱)

حَبَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ ﴿۲۶﴾ دقیقاً این سه صورت را بیان می کند. البته از مشتقات کلمه وحی در آیات دیگر، همین معنا استفاده می شود که نزول وحی بر آخرین رسول الهی - دست کم در نزول قرآن بر قلب نورانی ایشان - از قسم سوم بوده که با سایر انبیای اولوالعزم تفاوت داشته است. این مطلب از برخی روایات وارده استفاده می شود؛ از جمله: حسن بن عباس معروفی برای امام رضا علیه السلام نوشت: فدایت شوم! بفرمایید میان رسول و نبی و امام چه فرقی است؟ حضرت نوشت و یا شفاهی فرمود: فرق میان رسول و نبی و امام این است که جبرئیل بر رسول نازل می شود. او جبرئیل را می بیند و سخنش را می شنود و بر او وحی نازل می کند و گاهی باشد که در خواب ببیند؛ مانند خواب دیدن حضرت ابراهیم علیه السلام (دستور سر بردن پسرش) و نبی گاهی سخن جبرئیل را می شنود و گاهی شخص او را می بیند و سخنش را نمی شنود و امام کسی است که سخن را می شنود و شخص را نمی بیند. (۲۷)

در حدیث دیگر، زراره از امام صادق علیه السلام درباره رسول و نبی و محدث سؤال کرد. امام فرمود: «رسول ملک و فرشته را آشکارا می بیند که رسالت الهی را به سوی او می آورد و به او می گوید: خدا چنین و چنان تو را امر می کند. نبی آشکارا ملک را نمی بیند، بلکه وحی به قلبش نازل می شود و گاهی نبوت و رسالت در یک شخص جمع می شود. محدث کسی است که صدا را بشنود و صورت را نبیند.» (۲۸)

بنابراین، کیفیت نزول وحی برای افراد مختلف، متعدّد می باشد. برخی از ابعاد کیفیت نزول وحی با توجه به احادیث و روایاتی که از معصومان علیهم السلام نقل شده تا حدی روشن است، اما اینکه آن واسطه (جبرئیل) چگونه واسطه ای بوده؛ آیا به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده یا نه، محل کلام است. (۲۹)

### نظریه‌های گوناگون در خصوص ماهیت وحی

بر اساس مطالبی که گفته شد حقیقت و کنه وحی برای ما روشن نیست و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که قادر به تشریح ماهیت وحی می‌باشد. اما این بدان معنا نیست که راه حقایق در این زمینه بسته است، بلکه با توجه به ویژگی‌های آن می‌توان تا حدی نسبت به آن معرفت حاصل نمود. سه دیدگاه متفاوت از کیفیت و ماهیت وحی مطرح شده که شهید مطهری آن را به تفصیل مورد بحث قرار داده است. (۳۲)

#### دیدگاه عوامانه

عامه مردم نسبت به این واژه، تلقی مادی دارند و معتقدند: خداوند از آسمان هفتم، موجودی را می‌فرستد و این موجود که دارای بال و پر است فاصله آسمان تا زمین را طی می‌کند تا اوامر و دستورات الهی را به پیامبرش برساند. این موجود (واسطه) هم دارای بال و پر است و هم دارای عقل و شعور و او را در اصطلاح «فرشته» نامند. تصویری که برخی نقاشان از فرشته می‌کشند نیز به همین صورت است.

پیامبر، این انسان را با بال می‌بیند و وقتی پیامی را از طریق او دریافت می‌کند می‌فهمد که سخن خداست.

#### دیدگاه روشن‌فکرانه

برخی خواسته‌اند تفسیر دیگری از وحی و کیفیت آن ارائه کنند که با نظریه عوامانه فاصله داشته باشد. اینان سعی می‌کنند که تفسیر مادی از وحی ارائه ندهند، ولی به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که همه ابعاد وحی در «دارالمجاز» می‌گنجد. ایشان می‌گویند: پیغمبر یک نابغه خیرخواه اجتماعی است که خداوند این نبوغ را به او اعطا نمود. او وقتی فقر و بدبختی مردم جامعه خود را مشاهده می‌کند،

درصدد برمی‌آید تا مشکلات آنان را رفع نماید و اوضاع را دگرگون سازد. او به تأمل و تفکر می‌پردازد و از عمق روح خود استمداد می‌کند تا بهترین راه‌حل را بیابد، و خیالات باطنی خود را تقویت می‌نماید تا آموزه‌هایی را ارائه کند. در این صورت، فرشته وحی و کیفیت امور و حیاتی و حقیقت وحی در امور باطنی شخص پیامبر معنا پیدا می‌کند. دینی که او آورده در واقع، همان قوانین و تعالیم ساخته شده اوست و چون تحقق همه این اعمال و کارها به اذن الهی است، پس همه امور صبغه الهی پیدا می‌کند و دین الهی معنا و مفهوم می‌یابد. چون این دسته از انسان‌ها (پیامبران الهی) از نبوغ فکری بالایی برخوردارند می‌توان گفت که محصول تعالیم آنها (کتاب آسمانی) نتیجه کشف و تجربه دینی و نبوغ فکری آنهاست و خداوند این افراد را برای هدایت جامعه فرستاده است. پس وحی همان چیزی است که از عمق جان ایشان به سطح اندیشه‌شان رسیده و به عنوان راه‌حل در جامعه ارائه می‌کنند. ملائکه هم قوای طبیعت‌اند که خداوند در اختیارشان می‌گذارد.

این نظریه هیچ امر غیر عادی را نمی‌پذیرد و سعی دارد امور مجرد و معنوی را به نوعی تفسیر نماید که ادراک آن نه برای خودشان قابل فهم باشد و نه برای دیگران؛ ولی این‌گونه وانمود می‌کنند که ما می‌فهمیم، اما دیگران از درک آن عاجزند.

#### دیدگاه دین‌مدارانه

نگاه دیگری که در باب حقیقت وحی وجود دارد این است که در افراد بشر علاوه بر عقل و حس، شعور و حس باطنی وجود دارد که دارای مراتبی است؛ در برخی قوی‌تر و در عده‌ای ضعیف‌تر است. فردی که از این حس قوی‌تر برخوردار است، چنانچه به این قوه توجه داشته باشد،



همان عالم؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من جبرئیل را به صورت واقعی‌اش در عالم خود و وقتی در عالم ماده مثل می‌شد، می‌دیدم. <sup>(۳۳)</sup>

سه دیدگاه مزبور را شهید مطهری بیان فرموده است. بنا به عقیده ایشان، دو نظریه اول و دوم باطل هستند، اما نظریه سوم تا حد زیادی با متون دینی مطابق است. البته این بدان معنا نیست که با دیدگاه سوم حقیقت وحی تبیین شده باشد، بلکه تا آنجا که سعی کرده‌اند آن را بشناسند بر مبنای متون دینی صورت گرفته‌اند و در همین حد می‌توان به صواب بودن آن صحه گذاشت.

#### تشخیص وحی الهی از وسوسه شیطانی

انبیای الهی از خود سخن نمی‌گویند و آنچه در باب تعلیم دین ابراز می‌کنند - هرچند از زبان گوهر بار ایشان است - از ناحیه پروردگارشان است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ <sup>(۳۴)</sup> وصول به این مقام و احراز آن در نظام تشریح، نوعی مرتبت و منزلت برای انبیای الهی به شمار می‌رود؛ زیرا احراز این مقام بدین معناست که شخص در مقام عمل چنان سعه وجودی پیدا کرده و قلب مستعدی را دارا شده است که خداوند بزرگ‌ترین امانت خویش (شریعت آسمانی) را بر او افاضه کرده است: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ <sup>(۳۵)</sup> پس تردیدی وجود ندارد که آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید تجلی حاصل از اراده الهی است. اما برخی که ملاک و معیار همه امور را مادی می‌پندارند، این اشکال را مطرح می‌کنند: از چه راهی تشخیص دهیم که کلام انبیا، پیام الهی است نه وسوسه شیطانی؛ یعنی شاید انبیا از روی تخیلات، چیزهایی را گفته و به خدا اسناد داده‌اند، نه اینکه واقعاً آنان واسطه میان خالق و خلق باشند؟ از آن‌رو که انبیای الهی انسان‌های وارسته و پاک، و دارای نفسی مهذب و

می‌تواند به عالم دیگر متصل گردد. این مسئله اختصاصی به پیامبران ندارد. برای مثال، مادر حضرت عیسی علیه السلام هرچند که پیامبر نبود، اما این ارتباط را با عالم دیگر داشت که قرآن آن را در آیات ۳۷، ۴۲ و ۴۳ سوره «آل عمران» بیان کرده است و یا در رابطه با ائمه اطهار علیهم السلام که هرچند ما آنها را پیامبر نمی‌دانیم، اما این‌گونه از ارتباطات را تأیید می‌کنیم و معتقدیم که ایشان ارتباطاتی با عالم غیب داشته‌اند.

در اصطلاح روایی، این دسته از انسان‌ها را «محدث» می‌گویند. اینها نبی و رسول نیستند، بلکه محدث هستند؛ یعنی خدا با آنان سخن می‌گوید. در اصول کافی نیز بابی تحت عنوان «فرق میان رسول و امام و محدث» وجود دارد. از این‌رو، فقط پیغمبران نیستند که سخن حق را می‌شنوند و با خدا ارتباط برقرار می‌کنند، بلکه افراد دیگری هم هستند که به آنها الهاماتی می‌شود. بنابراین، در هر انسانی این استعداد ارتباط با عالم بالا وجود دارد. به میزان قوت و ضعف این استعداد و قوه، مراتب افراد متفاوت خواهد بود. چنانچه این قوه در حد عالی در فردی وجود داشته باشد، او پیامبر است، اما در حد متوسط و نازل، او محدث و یا ولی خداست.

اساس این نظریه را سه عنصر تشکیل می‌دهد:

۱. در انسان، ماورای حس و عقل، یک شعور باطنی تعبیه شده که در برخی از انسان‌ها بسیار قوی است. پیغمبران و مادون پیغمبران جزو این دسته از انسان‌ها می‌باشند.

۲. جهان ماورای مادی وجود دارد، نه اینکه صرفاً خیالی باشد.

۳. روح و نفس انسان قادر به ترقی است؛ از نشئه طبیعت می‌تواند صعود نماید و عوالم دیگر را تسخیر کند. در هر نشئه‌ای می‌تواند خصوصیات پدیده‌ها را ادراک نماید و برخی از خصوصیات آنها را فهم کند، البته به سنخ

یدالله»<sup>(۳۹)</sup> شیخ صدوق در تفسیر کلام امام علیه السلام می‌گوید: من قلب و وسیع خداوندیم؛ یعنی خداوند قلب مرا ظرف علم خود قرار داده و آن را به سوی طاعتش دگرگون و منقلب ساخته و آن قلبی است که خلق شده برای خداوند؛ چنان‌که علی علیه السلام بنده‌ای بود که برای خداوند - عزوجل - خلق شده بود.

به هر حال، این نکته روشن است که شیطان افرادی را فریب می‌دهد که سرپرستی او را پذیرفته‌اند، اما افرادی که ولایت او را نپذیرفته‌اند تسلطی بر آنها ندارد.<sup>(۴۰)</sup> حساب انبیا و اولیای الهی که دارای حسن سابقه‌اند، با دیگران روشن است. پس با این وصف، درک کلام الهی و الهام ربانی با وسوس شیطانی و دسایس نفسانی بسیار روشن است؛ زیرا یکی آرام‌بخش و اطمینان‌آور است و دیگری اضطراب‌آور.

#### مصون بودن وحی از خطا

وحی نبوی در تمام مراحل و مراتب خود، اعم از دریافت و نگه‌داری و ابلاغ، باید از هرگونه لغزش از جانب انبیای الهی مصون و محفوظ باشد؛ زیرا کمترین خطا در آن با حکمت الهی در تناقض خواهد بود، و این بدان معناست که دستگاه آفرینش در اجرای برنامه‌های هدایت خود خطا نموده و در آن محالی به وقوع پیوسته است.<sup>(۴۱)</sup> قاضی عیاض از متفکران قرن ششم می‌گوید:

هرگز نشاید که ابلیس در صورت فرشته درآمده و امر را بر پیامبر صلی الله علیه و آله مشتبه سازد. آرامش و استواری و اعتماد به نفس پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام گرفتن وحی، خود نشان‌دهنده یکی از دلایل اعجاز نبوت به شمار می‌آید. آری، هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله شک نمی‌کند و تردید به خود راه نمی‌دهد که آنکه بر او آمده فرشته است و از جانب حق تعالی پیام آورده

ضمیری روشن بودند، حرف‌های خوب خود را به خداوند نسبت می‌دادند، در حالی که به یقین نمی‌توان گفت که این کلمات، الهامات ربانی است؛ شاید القانات شیطانی باشد.

برای پاسخ به این شبهه، تذکر چند نکته لازم و ضروری است که به اختصار بیان می‌شود:

الف. درست است که انبیای الهی مؤید به تأییدات الهی و ارشاد شده به هدایت اویند، اما این مطلب نه تنها برای ایشان، بلکه برای اولیا و برخی مؤمنان نیز وجود دارد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله»؛<sup>(۳۶)</sup> از زیرکی مؤمن بترسید، همانا او با نور الهی می‌نگرد.

ب. اینکه گفته می‌شود: القا بر دو گونه است، مورد پذیرش است؛ اما هر کدام از این دو دارای علایم و ویژگی‌هایی است. نشانه اول اینکه الهامات الهی با طمأنینه و آرامش باطن همراه است، اما القانات شیطانی با اضطراب خاطر و تشویق باطن. در حدیثی به این نکته تصریح شده است: «المتان: لمة من الشيطان و لمة من الملك، فلمة الملك الرقة و الفهم و لمة الشيطان السهو و القسوة»؛<sup>(۳۷)</sup> دو گونه القا وجود دارد: القای شیطانی و القای ربانی. القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می‌شود و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب می‌گردد.

نشانه دوم اینکه آیات قرآن بر این نکته تصریح دارند که خداوند پیامبران خویش را به غیب آگاه می‌کند و از هرگونه لغزش مصون نگه می‌دارد: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رِصْدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾.<sup>(۳۸)</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «انا علم الله و انا قلب الله الواعی و لسان الله الناطق و عین الله و جنب الله و انا

است. به طور قطع، امر بر او آشکار است؛ زیرا حکمت الهی اقتضا می‌کند که امر بر وی کاملاً روشن شود تا کلمات الله ثابت و استوار جلوه کند: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ (۴۲)

گذشته از همه این مطالب، چگونه می‌توان پذیرفت پیامبران الهی که مدارج کمال را طی کرده و حتی پیش از بعثت، به قداست و کیاست شهرت داشته‌اند حقایق هستی بر آنان آشکار نشده باشد. مآصدرا در این باره می‌نویسد: «بهری از اینکه گمان کنی که برداشت و تلقی پیامبر صلی الله علیه و آله از کلام الهی همانند تلقی تو از پیامبر صلی الله علیه و آله است و یا اینکه تصور کنی پیامبر صلی الله علیه و آله مقلد جبرئیل است همان‌گونه که امت مقلد پیامبر صلی الله علیه و آله است.» (۴۳)

خلاصه سخن اینکه شبهه مطرح شده از دو منشأ سرچشمه می‌گیرد: یا اینکه ما باطن و نفس خویش را با نفوس قدسیه انبیا و اولیای الهی مقایسه کرده‌ایم و یا اینکه نسبت به متون دینی و امور وحیانی، معرفت واقعی تحصیل نکرده‌ایم؛ زیرا پیام قرآن درباره اهل تقوا این است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛ (۴۴) چون اهل تقوا را طایفه‌ای از شیطان وسوسه نمایند خدا را به یاد آورند و همان لحظه بصیرت پیدا کنند. وقتی اهل تقوا و پرهیزگاران از مس شیطان آگاهند، آیا ممکن است معصومان علیهم السلام که در قلّه رفیع عرفان و معرفت قرار دارند، از آن غافل باشند و نتوانند کلام الهی را از وساوس شیطانی تمیز دهند؟

#### معیار تشخیص مردم از وحی

تا اینجا روشن شد که آنچه انبیا می‌گویند الهامات الهی است نه القانات شیطانی. اما پیروان آنها و مردم عادی چگونه و با چه معیاری می‌توانند این دو را از هم جدا

سازند تا به دام پیامبران دروغین مبتلا نگردند و فریب شیطانی آنها را نخورند؛ چراکه نحوه درک، برای انبیا سهل است، اما این سهولت برای دیگران وجود ندارد؟ پاسخ به این سؤال این است که وحی و نبوت دارای اوصافی است که آن ویژگی‌ها و خصوصیات در القانات شیطانی و مدعیان نبوت وجود ندارد. با توجه به این علایم و ویژگی‌ها، افراد می‌توانند انبیا را از متنبیان تشخیص دهند. گوهر نبوت مجمع انوار عقلیه و نفسیه و حسیه است. لذا به وسیله روح و عقل خویش، همانند فرشته‌ای است از فرشتگان مقرب درگاه، و لوحی است محفوظ از دسترس شیاطین، پس شخص پیامبر و نبی حاکم بر کلیه عالم است. (۴۵)

هر کسی که برای او مقام و مرتبه جامعیت در جمیع مراتب کمالیه اتفاق افتاد، چنین کسی دارای رتبه خلافت الهیه و استحقاق ریاست بر خلق خواهد بود و این شخص رسول و مبعوث از جانب خداست که به او وحی می‌رسد و به وسیله معجزات مورد تأیید خداست و خدا را بر دشمنان یاری می‌دهد. (۴۶)

چهره‌ای که خداوند از انبیای الهی ترسیم می‌کند و اوصافی که از آنان تبیین می‌نماید این است که آنان بهترین، صادق‌ترین، پاک‌ترین، زاهدترین، قانع‌ترین، مخلص‌ترین، با سخاوت‌ترین، صبورترین، شاکرترین و عامل‌ترین افراد به گفتارش می‌باشند. (۴۷)

سخن امام خمینی علیه السلام که بزرگ‌ترین حکیم الهی در جهان معاصر می‌باشد، در معرفی اوصاف نبی این است: «موسی بن عمران - علی نبینا و آله و علیه السلام - متواضع‌ترین و کامل‌ترین نوع بشر بود که خداوند او را برگزید.» (۴۸) در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: «روح مقدس او محیط به ملک و ملکوت و واسطه ایجاد سماوات و ارضین بود.» (۴۹) او تجلی نوری است که در

فرشته وحی (جبرئیل، روح القدس و روح الامین) را همان عقل فعال می‌دانند و نزول وحی بر انبیا را نوعی ارتباط و پیوند قوه خیال با عقل فعال تفسیر می‌کنند. چنین دیدگاهی از نزول وحی، با چالش‌های بسیاری روبه‌روست؛ از جمله اینکه اگر وحی چنین تفسیر شود، آن‌گاه چگونه می‌توان گفت که آنان فرشته وحی را در برخی موارد مشاهده می‌کنند؟

برخی از ایشان در مقام پاسخ چنین توجیه کرده‌اند که: انبیا در حال نزول وحی روا باشد که فرشته وحی را با دو چشم خود ببینند و با او سخن گفته و سخن او را بشنوند و از او وحی دریافت نمایند. با این همه، آنچه را می‌بینند وجود خارجی نباشد، بلکه وجودی باشد که در قوه خیال وی شکل گرفته باشد. (۵۶)

فخر رازی این سخن ابن‌سینا را مورد نقد قرار داده و آن را به نوعی سفسطه شبیه‌تر دانسته تا واقعیت و در مباحث المشرقیه در تبیین مطلب گفته است: «نفس نبی دارای ویژگی‌ها و خصایصی است که وحی معلول قوه عاقله و متخیله همان نفس می‌باشد.» (۵۷)

ملاصدرا، که بیشتر به مشرب اشراق متمایل است، در نقد کلام ابن‌سینا و نظریه حکمت مشاء می‌گوید:

هنگامی که روح قدسی قوی گردد و شدت در نورانیت پیدا کند همانند ارواح ضعیفه نیست که وقتی به سمتی تمایل پیدا کرد از جهات دیگر غافل گردد، بلکه این روح قدسی را شأنی از شأن دیگر بازنمی‌دارد و می‌تواند معرفت الهی را بدون تعلیم بشری دریافت نماید و تأثیر این قوه از جانب خدا به سایر قوا، تسری و تعدی نموده و صورتی را که با روح قدسی مشاهده کرد به صورت روح بشری برای او متمثل و به صورت ظاهر برای او آشکار می‌گردد. سپس می‌بیند با چشمش شخص را به

آیه نور وارد شده که ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (۵۰)(۵۱) جامع همه علوم، هادی همه امم، صاحب سلوک اصح و کشف اتم، متصف به تمام اسما و صفات الهی می‌باشد. (۵۲) و نیز علامه طباطبائی در همین باب می‌فرماید:

پیغمبر اکرم ﷺ در اخلاق و فضایل انسانی انگشت‌نما، در حسن معاشرت، خوش‌رویی و بردباری، فروتنی و متانت و وقار نظیری نداشت، چنان‌که قرآن مجید با جمله ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (۵۳) اخلاق کریمه او را ستوده است. با نیکوترین اخلاق و رساترین حجت و برهان، مردم را به توحید دعوت می‌فرمود و خدای متعالی به او دستور داد که ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (۵۴) جز حق و حقیقت نمی‌دید و زبانش جز به کلام الهی و گفتار آسمانی و حکمت و موعظه باز نمی‌شد. (۵۵)

با این وصف، ملاک و معیار مردم در درک نبی از متنبی این است که مردم، انبیای خویش را به کمالات نفسانی محک می‌زنند؛ زیرا آنان باطن خویش را به کمالات انسانی آراسته ساخته و آن آراستگی در ظاهرشان تجلی یافته است. تعقل مردم در این باب، امر را برای آنان بسیار آسان خواهد نمود. انکار و مخالفت مردم در زمان انبیای الهی نه از باب عدم معرفت و شناخت کافی، بلکه از روی عناد و کینه‌ورزی بود. آنان جاهل از مقام انبیا نبودند، بلکه تجاهل می‌ورزیدند.

### تلقى فلاسفه از وحی

در باب مفهوم و حقیقت وحی بر رسولان الهی آرای زیادی مطرح می‌باشد که در این میان، دیدگاه فلاسفه قابل توجه است. برخی از فلاسفه همچون فارابی و ابن‌سینا

صورت محسوس در نهایت زیبایی، و می‌شود با گوشش کلام منظوم او را در غایت فصاحت. پس شخص همان فرشته‌ای است که به اذن خدا نازل شد و حامل وحی الهی است و کلام همان کلام خداوند است و دو دست او لوحی است که در آن نوشته شده و آن همان کتاب خداست و این صرف صورت خیالی نیست که در خارج ذهن وجود نداشته باشد و تخیل باشد، چنان‌که گفته‌اند آن را گروهی که حظ و بهره‌ای از علم باطنی ندارند و از اسرار وحی مطلع نیستند؛ مانند بعضی از اتباع مشاء. پناه بر خدا از این عقیده‌ای که از جهل ناشی می‌شود در باب کیفیت انزال و تنزیل. (۵۸)

پس از حکمت متعالیه مآصدرا و استدلال مبرهن ایشان، غالب فلاسفه، دیدگاه وی را درباره وحی پذیرفته و کلام ابن‌سینا و اتباع او را مردود شمرده‌اند. پس از مآصدرا، مآهادی سبزواری که یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه اسلامی است، چنین می‌گوید:

نبی دارای خصایص سه‌گانه می‌باشد بر اساس قوای ثلاثه (علامه، عماله و حساسه). و اما قوه علامه پیامبر صلی الله علیه و آله باید در کمال، افضل عقول زمان خود باشد و جمیع معلومات یا اکثر آن را به تأیید الهی و به حدس تحصیل کرده باشد نه به کسب و تعلیم از معلم و عقل او حاکم باشد بر سایر قوا و قوه عماله او باید در قوت به حدی باشد تا تمام کائنات مطیع او باشند. عالم کون باید به منزله بدن او باشد. چگونه چنین نباشد در حالی که بنده بر اثر قرب نوافل به این مقام می‌رسد. و اما قوه حساسه او باید در بیداری ببیند چیزهایی را که دیگران نمی‌بینند و بشنود چیزهایی را که دیگران نمی‌شنوند و حقیقت او به حقیقت ملک و مقرب اتصال معنوی حقیقی

پیدا کند و... برخی از فیلسوفان نمایان آن محسوسات حضرت نبی را از مبصرات و مسموعات و یا از قبیل صور ذهنیه دانسته‌اند. پناه می‌برم به خدا از این عقیده فاسده. (۵۹)

امام خمینی علیه السلام که در اندیشه فلسفی اش بیشتر گرایش صدراپی را تعقیب می‌کند، نظرش این است که معارف حکمای اسلامی از نور معارف قرآن شریف و اهل بیت است که از سرچشمه نور قرآن استفاده کرده و اصطلاح نموده‌اند. حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیان نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. ایشان در ادامه گفتار خود در نقد تفکر ابن‌سینا می‌فرماید: بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونان مشی کرده‌اند؛ مثل شیخ‌الرئیس، ولی حکمت شیخ در باب معرفت ربوبیه و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست. (۶۰)

بنابراین، نمی‌توان گفت که از نگاه فلاسفه اسلامی، وحی نوعی تقویت قوه تخیل و یا احساسات شاعرانه است، بلکه دیدگاه حکمای اسلامی برگرفته از معارف الهیه است که آنان کوشیده‌اند آن را به واسطه روح قدسی یا نور باطنی به عالم بالا پیوند و ارتباط دهند. وحی پیوند قدسی نبی با عالم بالاست که در اثر اوج کمال نفسانی صورت می‌گیرد.

#### تلقی کلامی وحی

به عقیده متکلمان اسلامی، هر نوع معرفت و آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از تعالیم و احکام الهی را که از طریق فرشته‌ها بدون واسطه جبرئیل انجام می‌گیرد وحی گویند. ایحا از طریق فرشته (جبرئیل) را برترین نوع وحی می‌نامند. ایشان معتقدند که بر انبیا وحی می‌شود، چه صاحب رسالت بوده باشند و چه به این منصب نایل نشده باشند.

خداست وحی می‌باشد؛ ولی اگر نداد، الهام نامیده می‌شود. پس الهام یک نوع احساسی است مانند اندوه و شادی یا گرسنگی و تشنگی. (۶۲) این گفتار در تمایز وحی و الهام، سخن تام و کاملی نیست؛ زیرا قرآن کریم - آن‌گونه که بیان شد - القائنات شیطانی را نیز با واژه وحی تعبیر نموده است. پس علم و فقدان علم نمی‌تواند موجب تمایز این دو واژه گردد.

به همین دلیل، برخی در تفاوت آن گفته‌اند: الهام گاهی بدون واسطه موجودی از موجودات از ملک علم حصول می‌پیوندند، ولی وحی از طریق ملائکه شهود فرشتگان بر نفس نبوی افاضه می‌شود. به همین دلیل، احادیث قدسیه را وحی نمی‌دانند با آنکه به اتفاق اهل معرفت، احادیث قدسیه، کلام حق است. دیگر اینکه الهام کشف معنوی صرف است، ولی وحی از اقسام مکاشفات شهودی متضمن کشف معنوی است؛ چون فرشته گاهی به صورتی از صور و معنی متمثل می‌شود. سوم اینکه وحی از خواص نبوت است و الهام از خواص اهل ولایت. (۶۳)

شهید مطهری در تمایز وحی و الهام همین عقیده را تأیید می‌کند و می‌فرماید: وحی غالباً با واسطه فرشته همراه است. پیامبران معمولاً وحی را به وسیله یک موجود دیگری - نه مستقیم از خدا - که نام او «روح القدس»، «روح الامین» و «جبرئیل» است می‌گیرند. ولی در غرایز و الهامات فردی این چیزها در کار نیست. (۶۴)

### وحی و تجربه دینی

با توجه به روشن شدن مفهوم وحی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان وحی را حاصل تجربیات دینی و یا آثار کاوش‌های عقل نظری و عملی قلمداد نمود یا خیر؟ در پاسخ به پرسش مزبور، برای روشن شدن مبادی تصور به نخست لازم است مفهوم این دو مقوله تبیین

قرآن دقیقاً کلام الهی است که همه الفاظ و واژه‌های آن به واسطه یکی از فرشتگان مقرب یعنی جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله ارسال شده و رسول حق بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی در حفظ و نگه‌داری، دریافت و تلقی و در ارسال آن به مردم، به مدت بیست و سه سال به مناسبت‌های متعدد آن را قرائت فرمودند. او مأموریت داشت که در این مدت، پیام الهی را به مردم برساند که نام این مأموریت را رسالت و پیامبری نامیده‌اند. اینکه وحی بر انبیا از نوع نبوغ فکری آنان باشد اندیشه متکلمان را بر نمی‌تابد. دو دیدگاه از نگاه متکلمان اسلامی مردود شمرده شده است: یکی عقیده مادی مسلکان که معتقدند پیامبران مردان اصلاح طلبی بوده‌اند که برای اصلاح امور قیام کرده‌اند، نه اینکه پیام جدیدی داشته و یا از جانب کسی مأمور به تبلیغ باشند.

دیدگاه دیگری که بر این عقیده است پیامبران دارای روحی پاک و مقدس و همتی عالی بوده‌اند و از شرارت و توخس مردم زمان خویش به خلوتگاه‌ها و غارها پناه می‌بردند و در باب اعمال و رفتار پست آنها تفکر می‌کردند تا اینکه پس از مدتی، طرحی ریختند تا آنان را از بی‌بند و باری نجات بخشند و آن طرح خود را وحی تلقی کردند. (۶۱)

پس مراد متکلمان از حقیقت وحی، همان متن و محتوای کتاب الهی است نه فهم و دریافت اندیشمندان دینی. متن دین که دربردارنده لفظ و معناست، مفهوم حقیقی وحی است نه اینکه معرفت دینی هم وحی تلقی شود.

### وحی و الهام

آیا میان وحی و الهام تفاوتی اساسی وجود دارد؟ غالب اندیشمندان آن دو را از یک سنخ دانسته و تفاوتشان را نه در مقام فعل، بلکه از ناحیه فاعل دانسته‌اند. محمد عبده در رساله توحید می‌نویسد: معرفتی که با واسطه یا بی‌واسطه برای انسان حاصل شود اگر بداند از جانب

بسیاری از اعمال غریبه را شعبه‌هایی از وحی قلمداد نموده، همه آنها را از یک سنخ بدانند. به همین دلیل، افرادی همچون ژان پل سارتر، شلایر ماخر، هایدگر و پل تیلیخ معتقدند که نبوت و وحی‌گیری (گرفتن وحی) دارای هیچ‌گونه ویژگی خاصی نیست. (۶۹) و تجارب دینی دارای اقسامی است که تجارب وحیانی یکی از آن اقسام می‌باشد. (۷۰)

اما دیدگاه دیگری در مقابل این اندیشه وجود دارد که معتقد است: این دو مفهوم کاملاً از یکدیگر جدا می‌باشند. اکثریت متفکران و عالمان دینی معتقدند که هیچ مقوله‌ای نمی‌تواند جایگزین مفهوم وحی گردد و این واژه در مباحث اعتقادی مختص انبیای الهی است.

شیخ مفید می‌گوید: «در فرهنگ اسلامی هنگامی که وحی گفته می‌شود، سرچشمه آن خداوند متعال است و این تعبیر مخصوص پیامبران الهی است.» (۷۱) و در ادامه می‌افزاید: «حقایقی که در رؤیای انسان‌ها القامی شود یا علومی که به دیگران القامی گردد نام وحی بر آنها اطلاق نمی‌شود.» (۷۲)

علامه طباطبائی ضمن فراتر دانستن وحی از فهم بشری، اختصاص آن به مقام قرب ربوبی و همراهی آن با اذن الهی (۷۳) در مترادف دانستن الفاظ دیگری با لفظ «وحی» و اینکه آیا می‌توان الفاظ دیگری را به جای آن، به کار گرفت، می‌فرماید: «ادب دینی در اسلام اقتضا می‌کند که وحی بر غیر رابطه‌ای که میان خداوند متعال و فرستادگان او وجود دارد اطلاق نگردد.» (۷۴)

با این وصف، از نگاه اندیشمندان دینی، تجربه دینی را نمی‌توان جزء مقوله وحی دانست؛ زیرا وحی نه در عرض سایر مقوله‌های دیگر، بلکه در طول آنها قرار گرفته است.

#### تمایز وحی با تجربه دینی

با توجه به توضیحاتی که داده شد، می‌توان تعارض یا

گردد. چون مفهوم وحی در مباحث گذشته روشن شد، بدان نمی‌پردازیم و تنها مفهوم تجربه دینی را بیان می‌نماییم. این واژه در میان متفکران غربی رایج بوده و مفهوم جدیدی برای اندیشمندان اسلامی است. در تعریف آن گفته‌اند: تجربه دینی به واقعه‌ای اطلاق می‌شود که شخص از سر می‌گذراند (خواه به عنوان عامل و خواه به عنوان ناظر) و نسبت به آن آگاه و مطلع است. (۶۵) این تجربه دارای انواع گوناگونی است؛ نظیر تجربه شهودی یا ذوقی، تجربه دینی مانند وحی و الهام، تجربه عرفانی مثل احساس اتحاد با جهان، تجربه عادی، تجربه عملی مانند مهارت خلبان و تجربه علمی یا حسی مثل تجربه دانشمندان تجربی. و نیز تجربه دینی را متضمن دو عامل اساسی دانسته‌اند: وقوف به غیری که متعالی است و سرسپردگی به آن به عنوان چیزی که ارزش سرنوشت‌ساز دارد. (۶۶)

با توجه به تبیین دو واژه مزبور، باید گفت که در توافق یا تمایز آن دو، میان اندیشمندان دو دیدگاه متفاوت وجود دارد: برخی آن دو را از سنخ واحد دانسته و گفته‌اند: وحی همان تجربه دینی است و اگر انبیا به درجه نبوت رسیده‌اند و وصول به این مقام، نتیجه اندوخته‌های دینی و مذهبی ایشان است و در واقع، وحی در تجربه دینی خلاصه شده و از همان سنخ است. (۶۷) و گاهی گفته می‌شود: این‌گونه از تجربیات بیش از آنکه به تعقل و اندیشه شبیه باشد به احساس شبه است؛ همان چیزی که پیغمبر یا یک عارف به محتوای دین یا گفته‌های معنوی خود می‌دهد. (۶۸) این دیدگاه بیش از آنکه با مذاق متفکران اسلامی قرین باشد، با قریحه اندیشمندان غربی نزدیک است. برخی در غرب برای تنزل مقام کلیسا و تعالیم آن و حتی تعالیم وحیانی مسیح علیه السلام تلاش کرده‌اند تا فالگیری، کهنات، سحر و جادو، مکاشفه عارفانه و

تمایز آن دو را در موارد ذیل برشمرد:

الف. وحی تشعشع نور الهی بر برترین و کامل‌ترین انسان‌هاست برای اتصال خلق به حق، در حالی که تجربه دینی در بسیاری از موارد ناشی از تلقین یا احساس فرد است بدون واقعیت خارجی.

ب. دسترسی و وصول به یقین در تجربه دینی در اثر تکرار آن در زندگی فردی است و یقین حاصل از آن یقین روانی است نه منطقی؛ یعنی اطمینان و یقین که صرفاً برای همان شخص حجیت دارد، اما یقین در وحی برای اولین بار حاصل می‌شود و نیز یقین در آن از نوع یقین منطقی است که می‌تواند مورد برهان و استدلال قرار گیرد. بنابراین، هم برای پیامبران الهی حجت است و هم برای دیگران.

ج. در قلمرو وحی، باطل راه ندارد، بر خلاف تجربه دینی که احتمال توهمات و خیالات باطله در آن وجود دارد. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه می‌دانست که این پیام الهی است و به مردم ابلاغ می‌کرد؟ امام فرمود: در محدوده وحی باطل راه ندارد. و زمانی که خداوند، بنده‌ای را رسول خود قرار می‌دهد، سکونت و قار بر او نازل می‌کند و در نتیجه، پیام‌آور خداوند نزد او می‌آید و رسول خدا او را به چشم می‌بیند. <sup>(۷۵)</sup>

### نتیجه بحث

آنچه از بیان مزبور استنتاج می‌شود این است که حقیقت وحی برای عقل بشر چندان روشن نیست و چون عقل در محدوده ادراک خود نمی‌تواند به ماهیت و حقیقت آن دسترسی پیدا کند سعی دارد آن را به نوعی، توجیه و تفسیر نماید. گاهی آن را به میزان فهم و درک خویش تنزل می‌دهد و گاهی با اوصاف پارسایان و عارفان مورد ارزیابی و تطبیق قرار می‌دهد، غافل از آنکه حقیقت آن در حیطة فهم عقل نیست. برای شناخت وحی و معارف وحیانی، که برای ارتقای معارف عقلانی آمده است، باید

از مرتبه عقل گذشت و به ابزار معرفتی برتری به نام «معرفت قلبی» دست یافت تا شاید بخشی از آن برای انسان روشن شود. تعبیر امام خمینی رحمته الله علیه این است: «قضیه، قضیه یا ادراک عقلی نیست، قدم برهان نیست، مشاهده است، آن هم "مشاهده غیبیه" مشاهده با چشم نیست، مشاهده با نفس نیست، مشاهده با عقل نیست، با قلب نیست. آن قلبی که قلب عالم است، قلب نبی مشاهده با اوست، دریافته، لکن نمی‌تواند بیان کند، مگر در لفافه امثله و الفاظ. به یک آدمی که کور است چه طور شما می‌توانید بفهمانید که نور چیست؟» <sup>(۷۶)</sup>

پس اگر قرار بر شناخت حقیقت وحی باشد باید با خود وحی، وحی را شناخت نه با عقل؛ زیرا:

روح وحی از عقل پنهان‌تر بود

زانکه او غیب است و او زان سر بود

روح وحیی را مناسب‌ها است نیز

در نیابد عقل، کان آمد عزیز

عقل احمد از کسی پنهان نشد

روح وحیش مدرک هر جان نشد. <sup>(۷۷)</sup>

اینکه گفته شود متون وحیانی، همان ماهیت و حقیقت وحی بوده و قابل ادراک عقلانی نمی‌باشد و یا تلقی امور وحیانی از جانب انبیای الهی، همانند سایر اقسام وحی قرآنی است و عدم تمایز میان وحی تشریحی با سایر امور وحیانی و هرگونه خلط و خبط وحی رسالی با الهام، تجربه دینی، تجربه شعری و کشف و شهود عرفانی، تسری قداست معنا به لفظ و بشری دانستن الفاظ و تأثیرگذاری شرایط حاکم در نزول قرآن مطالبی است که هرچند بیان آن در مرتبه معرفت درجه دوم بلاشکال می‌باشد ولی هرگز از اعتبار معرفت درجه اول برخوردار نبوده و اندیشه صاحب‌نظران دینی و حکمای الهی، بخصوص سه حکیم ربّانی (امام خمینی رحمته الله علیه، علامه طباطبائی و شهید مطهری) آن را بر نمی‌تابند.



- ۳۹- شیخ صدوق، التوحید، ۱۴۱۶، ص ۱۶۴.
- ۴۰- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۳۳۲.
- ۴۱- سید محمدحسین طباطبائی، قرآن در اسلام، ص ۱۴۷.
- ۴۲- عیاض یحیی اندلسی، الشفا بتعريف حقوق سيدنا المصطفى، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۱۲.
- ۴۳- ملأصدرا (صدرالدين محمدبن ابراهيم شیرازی)، الحكمة المتعالية فی الاسفارالعقلية الاربعه، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۹.
- ۴۴- اعراف: ۲۰۱.
- ۴۵- ملأصدرا، الشواهد الربوبية، ۱۳۴۶، مشهد پنجم، اشراق چهارم.
- ۴۶- همان، اشراق دوم.
- ۴۷- انعام: ۸۳-۹۲ / انبیا: ۷۲-۷۳.
- ۴۸- امام خمینی، آداب الصلاة، ص ۲۳۸-۲۳۹.
- ۴۹- امام خمینی، شرح جهل حدیث، ۱۳۸۴، ص ۴۸۲.
- ۵۰- نور: ۳۵.
- ۵۱- روح الله خمینی، آداب الصلاة، ص ۱۳۷.
- ۵۲- روح الله خمینی، سر الصلاة، ۱۳۶۰، ص ۱۲.
- ۵۳- قلم: ۴.
- ۵۴- یوسف: ۱۰۸.
- ۵۵- سید محمدحسین طباطبائی، خلاصه تعالیم اسلام، بی تا، ص ۸۲-۷۶.
- ۵۶- ابن سینا، شرح الاشارات و التنبیها، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۰۸-۴۰۹.
- ۵۷- فخر رازی، مباحث المشرقیه، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۴۱۸.
- ۵۸- ملأصدرا، الاسفارالاربعه، ج ۷، ص ۲۵.
- ۵۹- ملأهادی سبزواری، مجموعه رسائل، ۱۳۶۰، ص ۲۸.
- ۶۰- امام خمینی، آداب الصلاة، ص ۳۰۴.
- ۶۱- دیدگاه شریعتی در باب وحی این است که پیامبران نابغه عصر خویش بوده و برای نجات و رهایی بشر از پرتگاه فساد و تبااهی برنامه‌های تدارک دیده‌اند تا انسان‌ها را به کمال رسانند. انبیا دارای روح پاک و مقدس و... (علی شریعتی، اسلام شناسی، ۱۳۶۰، ص ۱۰۲).
- ۶۲- محمد عبده، توحید، ۱۳۸۵، ص ۵۷.
- ۶۳- ابن عربی، فصوص الحکم؛ شرح مقدمه قیصری، ۱۳۷۷، ص ۵۹۰ / ملأصدرا، شواهد الربوبیه، مشهد پنجم، اشراق ششم.
- ۶۴- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۴۱۴.
- ۶۵- مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقادات دینی، ۱۳۷۶، ص ۳۶.
- ۶۶- ال گیسلر نورمن، فلسفه دین، ۱۳۷۵، ص ۵۷.
- ۶۷- ر.ک. میزگرد «پلورالیزم دینی»، کیان ۲۸، ص ۲۶-۳.
- ۶۸- ر.ک. محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۲۶.
- ..... پی‌نوشت‌ها .....
- ۱- سعید خوری شرتونی، اقرب الموارد، ۱۸۸۹، ج ۲، واژه «وحی».
- ۲- ابن منظور، لسان العرب، ۱۳۶۳، ج ۱۵، حرف واو.
- ۳- هاشم بحرینی و فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، بی تا، حرف «واو».
- ۴- سعید خوری شرتونی، اقرب الموارد.
- ۵- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۰.
- ۶- نحل: ۶۸.
- ۷- انعام: ۱۲۱.
- ۸- زلزله: ۵۰۴.
- ۹- نجم: ۳ و ۴.
- ۱۰- نجم: ۱۰-۱۲.
- ۱۱- ر.ک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۴۰۱.
- ۱۲- جلال‌الدین محمدمولوی، مثنوی معنوی، دفترششم، ص ۲۹۰.
- ۱۳- ذاریات: ۵۶.
- ۱۴- ۱۷-۱۵- محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، بی تا، ص ۲۶ / ص ۳۳ / ص ۳۷.
- ۱۵- سید محمدحسین طباطبائی، قرآن در اسلام، ۱۳۵۳، ص ۱۴۹.
- ۱۶- روح الله خمینی، طلب و اراده، ۱۳۶۲، ص ۲۳-۲۴.
- ۱۷- امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۷۲، ج ۱۷، ص ۲۵۱.
- ۱۸- ۲۲-۲۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۴۰۵ / ص ۴۰۸.
- ۱۹- آل عمران: ۱۹.
- ۲۰- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴۳ / ج ۱۸، ص ۱۶.
- ۲۱- سید محمدحسین طباطبائی، قرآن در اسلام، ص ۱۵۱.
- ۲۲- شوری: ۲۵.
- ۲۳- ۲۸-۲۷- محمدبن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ۱۴۱۹، ج ۱، کتاب الحجّه، باب الفرق بین الرسول و الامام و المحدث، ح ۲.
- ۲۴- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۵۳.
- ۲۵- روح الله خمینی، آداب الصلاة، ۱۳۷۳، ص ۳۲۱-۳۲۳.
- ۲۶- امام خمینی، تعلیقات بر شرح فصوص الحکم، ۱۴۰۶، ص ۳۷-۳۶.
- ۲۷- ر.ک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۳۵۲.
- ۲۸- همان، ص ۳۶۱.
- ۲۹- نجم: ۴۳.
- ۳۰- انعام: ۱۲۴.
- ۳۱- محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۸.
- ۳۲- همان، ج ۲، ص ۳۳۱.
- ۳۳- جن: ۲۶-۲۸.

- ، صحیفه نور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱۷.
- ، طلب و اراده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- خوری شرتونی، سعید، اقرب الموارد، بیروت، مطبعة مرسلبی السیویة، ۱۸۸۹، ج ۲.
- رازی، فخر، مباحث المشرقیه، قم، بیدار، ۱۴۱۱، ج ۲.
- سبزواری، ملّاهادی، مجموعه رسائل، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰.
- سعیدی‌روشن، محمّدباقر، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۵.
- شریعتی، علی، اسلام‌شناسی، تهران، شریعتی، ۱۳۶۰.
- شیخ صدوق، التوحید، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۶.
- شیخ مفید، تصحیح اعتقاد، شرح اعتقادات صدوق، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- طباطبائی، سید محمّدحسین، تفسیر المیزان، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷.
- ، خلاصه تعالیم اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا.
- ، قرآن در اسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳.
- عبده، محمّد، رساله التوحید، مصر، بی‌تا، ۱۳۸۵.
- کلینی، محمّدبن یعقوب، اصول الکافی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹.
- گیسلر نورمن، ال، فلسفه دین، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی، تهران، حکمت، ۱۳۷۵.
- مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، بیروت، وفا، ۱۴۰۳، ج ۱۸.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۷۵، ج سوم.
- ملّاصدرا (صدرالدین محمّدبن ابراهیم شیرازی)، الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶.
- ، الحکمة المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۰، ج ۴.
- میزگرد «پلورالیزم دینی»، کیان ۲۸ (آذر و بهمن ۱۳۷۴)، ۲۶-۳.
- بحصی اندلسی، عیاض، الشفا بتعریف حقوق سیدنا المصطفی، تحقیق هیثم طمیمی و نجیب ماجدی، بیروت، مکتبه العصدیه، ۱۴۲۲، ج ۲.

- ۶۹- محمّدباقر سعیدی‌روشن، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، ۱۳۷۵، ص ۱۹۰.
- ۷۰- وین برادفوت، تجربه دینی، ۱۳۷۷، ص ۲۸.
- ۷۱ و ۷۲- شیخ مفید، تصحیح اعتقاد، شرح اعتقادات صدوق، ۱۴۱۳، ص ۱۲۰.
- ۷۳- سید محمّدحسین طباطبائی، المیزان، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۸۳.
- ۷۴- همان، ج ۱۲، ص ۲۹۲.
- ۷۵- محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳، ج ۱۸، ص ۲۶۲.
- ۷۶- روح‌الله خمینی، تفسیر سوره حمد، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶-۱۴۲.
- ۷۷- جلال‌الدین محمّد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۲۵۵.

#### ..... منابع

- ابن‌سینا، شرح‌الاشارات و التنبیها، قم، البلاغه، ۱۳۷۵، ج ۳.
- ابن عربی، فصوص‌الحکم، شرح مقدّمه قیصری، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- ابن منظور، لسان‌العرب، قم، ادب‌الحوزه، ۱۳۶۳، ج ۱۵.
- اقبال لاهوری، محمّد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه فرهنگی منطفه‌ای، بی‌تا.
- بحرینی، هاشم و فخرالدین طریحی، مجمع‌البحرین، تصحیح آیه‌الله مرعشی نجفی، تهران، مصطفوی، بی‌تا.
- پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقادات دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶.
- برادفوت، وین، تجربه دینی، ترجمه عباس یزدانی، قم، طه، ۱۳۷۷.
- خمینی، روح‌الله، آداب‌الصلاة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
- ، تعلیقات بر شرح فصوص‌الحکم، قم، پاسدار اسلام، ۱۴۰۶.
- ، تفسیر سوره حمد و مصباح‌الانس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- ، سر‌الصلاة، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰.
- ، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴، ج سن و چهارم.